

کشتی نوح

رامین کامران



این روزها بسیار صحبت از جبهه میشود و جبهه و شوراسازی مد شده است. عده ای چشمشان به دنبال این است که چه کسی جبهه راه میاندازد و چه کسانی را در آن جمع میکند. بعضی در فکر اینند که چه کسی برای پیوستن به کدام جبهه از آنها دعوت خواهد کرد. برخی میترسند هیچکس از آنها دعوت نکند و جا بمانند و دنیا و آخرتشان با هم بر باد برود، پس خودشان آستین بالا زده اند... به هر حال از وقتی آمریکا جبهه ساز و جبهه باز شده، بسیاری یا منتظرند عضو جبهه ای بشوند یا اینکه میخواهند خود جبهه ای راه بیندازند تا موجودیت سیاسی شان مورد شک واقع نشود.

این تب هم بعد از مدتی خواهد خوابید، بخصوص که به تصور من کوششهای جبهه تراش اصلی هم به جایی نخواهد رسید. وقتی او آرام گرفت بقیه هم دنبال مد جدید خواهند رفت. ولی نقداً بد نیست که نگاهی به جریان بیندازیم.

سرنشینان کشتی

همه میدانند که آمریکا برای به قصد در دست گرفتن اختیار مخالفت با نظام اسلامی تشکیل نوعی جبهه را در برنامه دارد، از نوع همین «کنگره ملی» این کشور و آن کشور که ده سالی است از این طرف و آن طرف مثل قارچ سبز میشود تا دخالت نظامی آمریکا و متحدانش را طلب و توجیه کند و بعد هم مخزنی بشود برای استخراج سیاست بازان دست آموز.

ترکیب این قبیل کنگره ها بسیار روشن است و مثل آتش شله قلمکار. مهم این است که افرادی که به هر عنوان، در هر مرتبه و به هر ترتیب میتوان «نماینده» گرایشهای مختلف سیاسی قلمدادشان کرد، گرد هم بیایند. اینکه شناخته شده هستند یا نه، اعتباری دارند یا نه، صداقتی در کارشان هست یا نه... اصلاً مهم نیست. مهم این است که جنس کنگره تراش جور باشد و مثل کشتی نوح از هر جانوری جفتی در کنگره اش یافت بشود. حتی میتوان گفته که هدایت چنین گروهی برای آن دستی که راهش انداخته موقعی آسان میشود که آدمهایی که در آن گرد آمده اند ناشناخته و بی سرمایه و بی صداقت باشند. در این موقعیت، برآمدن چهره ها، به پس صحنه رفتنشان و اصلاً نقشی که بر

عده شان گذاشته میشود، تابع دو امر است. اول سیاست کشوری که خیمه شب بازی را راه انداخته و سپس مانورها و باندبازی های خود اعضا. نمونه هایش را در کشورهای مختلف دیده ایم و می بینیم. گرایشهایی که باید در چنین کنگره ای «نماینده» پیدا کنند، همانهایی هستند که در میدان می بینیم. چند چپگرای سرخورده و ترجیحاً متمایل به سلطنت که تصور میکنند برای جبران خطاهای دوران جوانی باید درست عکس کارهای آن موقع را انجام داد، چندتایی مذهبی «اصلاح طلب» یا «نوآور» که بتوان به مهمان نشانشان داد («سبزها» را هم جزو همینها حساب میکنم)، یک دو ملی سرگشته و حیران که فقط به اسم مصدق واکنش نشان میدهند، تعدادی سلطنت طلب که به رسم قدیم در خدمت آمریکا باشند، و بالاخره مجاهدین که مدتهاست فرمانبر نومحافظه کاران شده اند. البته برای اینکه گروه آخر بتواند رسماً و به نام خود در چنین کنگره ای شرکت کند باید از لیست تروریستی ایالات متحده خارج شود. تکاپویی هم که میکند برای همین است، برای اینکه از حالت صیغه بیرون بیاید و به عنوان همسر عقدی از تمامی امکاناتی که آمریکا میتواند برایش فراهم نماید، برخوردار گردد. به هر حال اگر هم اینطور نشد، مجاهدین با اسامی مستعار شرکت خواهند کرد. نمایندگان «اقوام ایرانی» را هم از قلم نیاندازیم. حضور این قبیل نمایندگان خودخوانده برای جا انداختن گفتار فدرالیستی که مانند مورد عراق، مرحله اول کوشش برای تجزیه کشور خواهد بود، لازم است. لابد هرکدام حرفی از منطقه خود خواهند زد و در کنارش همان شعارهای کلی گروه را تکرار خواهد کرد.

برندگان

داور اصلی رقابت همان مرجعی خواهد بود که جبهه را علم کرده و این آمریکاست که مطابق منافع خودش به کسی بیشتر یا کمتر میدان خواهد داد تا برنده نهایی را خود تعیین نماید. ولی گذشته از این امر، شکل گیری یک جبهه از گروه های سیاسی متنوع به خودی خود دینامیسمی پیدا میکند که تابع خواست هیچ مرجع معینی نیست و هرچند میتوان برای مهارش کوشش نمود، نمیتوان به کلی نادیده اش گرفت. اصولاً این گروه های چندرنگ بهترین میدان برای مانور است و بازی برای یارگیری و منزوی نمودن و حذف دیگران از همان روز اول شروع خواهد شد.

در هر جبهه، بدیهی ترین عامل پیشی گرفتن بر رقبا احراز اکثریت است. ولی این اکثریت نمی تواند به طور مستقیم حاصل گردد چون اگر قرار شود که گروهی از ابتدا تعداد بیشتری از کرسی های عضویت را به خود اختصاص بدهد، دیگران اصلاً پا به راه همکاری با آن نخواهند

گذاشت. اکثریت باید طی حیات جبهه و با مانور به دست بیاید. در جبهه ای که در شرایط حاضر راه بیافتد همگی اعضا خواه و ناخواه و به جد یا از سر تعارف فقط صحبت از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و «سکولاریسم» و این قبیل مطالب خواهند کرد که مطلوب همگان است - البته هرکدام با برداشتی که بیشتر به کارشان بیاید. معلوم نیست که از روز اول بر فدرالیسم تکیه بشود، ولی زمزمه اش از ابتدا شروع خواهد تا کم کم بسط پیدا کند. با جا افتادن این گفتار واحد تمایزهای ایدئولوژیک بسیار کمرنگ خواهد شد و تفکیک اعضا بر این اساس خیلی آسان نخواهد بود. میماند سابقه سیاسی آنها. در این مورد هم حتماً یکی از شعارهای اساسی و به هر حال یکی از شروط کار کردن جبهه، اگر نه فراموش کردن، لااقل نپرداختن به گذشته دیگران خواهد بود و احتراز از اشاره به این قبیل مسائل و تسویه حساب. طبعاً این امر به نفع گروه هایی خواهد بود که سابقه درخشانی ندارند. اینها بدون شک با کمال میل بر سر شعارهایی از نوع «به گذشته نگاه نکنیم» یا «به آینده نگاه کنیم» یا... توافق خواهند کرد و سوء سابقه یکدیگر را مسکوت خواهند گذاشت.

وقتی ایدئولوژی و سوابق سیاسی افراد و گروه ها در سایه قرار بگیرد، دو عامل در جهت دادن به رقابت اعضای جبهه وزنه سنگین پیدا میکند: یکی داشتن چهره های چشمگیر و دیگر داشتن سازمان محکم. این امر خود به خود دو گروه را در موقعیت برتر قرار خواهد داد. یکی سلطنت طلبان را که چهره شاخصی برای عرضه دارند و دیگر مجاهدین را که از سازماندهی قوی برخوردارند و میتوانند با یاری آنهایی که رسماً عضو سازمانشان نیستند، دیگران را بازی بدهند. بقیه در حقیقت طعمه این دو گروه خواهند بود و دیر یا زود، مگر به قیمت منزوی کردن خود در دل جبهه و یا با قبول کناره گیری، در اینها تحلیل خواهند رفت و به طور فعال یا منفعل تن به سیاست اینها خواهند داد. این امر هم ربطی به خواست آمریکا ندارد.

بازندگان

ملی گرایان، چپگرایان و مذهبی هایی که وارد بازی بشوند از ابتدا در موضع ضعف ساختاری خواهند بود، هم به دلیل نداشتن چهره شاخص و هم به دلایل ایدئولوژیک. عاقبتشان هم روشن است.

ملی گرایان سالهاست گرفتار اغتشاش فکری هستند. شکل گیری آنها از بابت تاریخی و از اساس بر لیبرالیسم استوار بوده است ولی اعضای این گروه هیچگاه در شناخت و ترویج این ایدئولوژی کوششی به خرج نداده اند و همت خود را متمرکز بر حفظ یاد و خاطره مصدق و نهضت ملی کرده اند. مرور بر خاطرات برای عمل سیاسی کافی نیست و حداکثر

با یکی دو ذکر خیر از مصدق که همه میتوانند بر سرش توافق کنند، ختم خواهد شد و دیگر حرفی برای گفتن نخواهد ماند. چپگرایان هنوز تاوان از هم پاشیدن شوروی را پس میدهند و دچار این مشکل هستند که نتوانسته اند لیبرالیسم سیاسی را به طور کامل و جدی بپذیرند و آنرا به سوسیالیسم مورد علاقه شان پیوند بزنند و این کل را مبنای پیوستگی گروهی خویش سازند. همبستگی آنها هنوز متکی است به سابقه^۱ تاریخی چپگرایی تندرو و نیز دلبستگی به برخی شاخصهای فرهنگی چپگرایی در ایران معاصر. اولی قابل عرضه نیست و با اهداف رسمی گروه همخوانی ندارد، دومی هم بار سیاسی ضعیفی دارد و کاری از آن برنمیآید.

اسلامدوستان غیرمجاهدی که ممکن است وارد این جبهه بشوند، حتی اگر سرمایه شان در وهله^۱ اول و به چشم افراد سطحی نگر، قابل استفاده جلوه کند، روز به روز تحلیل خواهد رفت. زیرا قطب اصلی اعتباریابی اسلامگرایی در ایران معاصر، این نظامی است که خمینی برپا کرده و هرچه به مرگ این نظام نزدیکتر بشویم، به همان نسبت از اعتبار گروه های متفرقه^۲ اسلامگرا نیز کاسته خواهد گشت و هنگامی که کار به پایان رسید اصلاً^۳ اعتباری برای اینها باقی نخواهد ماند. گفتم «غیرمجاهدان» چون گروه اخیر حتماً^۴ با شعار سکولاریسم یا لائیسیته وارد میدان خواهد شد و تناقض آنرا با ایدئولوژی خود یا حتی سر و وضع اعضایش به روی مبارک نخواهد آورد. به هر صورت انقلاب کراواتی مدتها پیش در دل مجاهدین انجام شده و همیشه تعدادی زن بی روسری هم در صفوفشان بوده است که در روز مبادا به کار بیاید.

جبهه^۱ دوقطبی

با در نظر گرفتن آنچه که گفته شد، احتمال اینکه جبهه^۱ فرضی به سرعت حالت دوقطبی پیدا کند، بسیار است. یک قطب آن که حتی اگر صورت رسمی پیدا نکند، به سرعت تثبیت خواهد شد، از آن مجاهدین خواهد گشت و قطب مقابل که به صورت مکانیکی در برابر این یکی شکل خواهد گرفت و همه^۲ کسانی را که تمایلی به مجاهدین ندارند به سوی خود خواهد کشید، به احتمال قوی حول وارث تاج و تخت گرد خواهد آمد. حضور خود وی در جبهه برای این کار الزامی نیست و احتمال اینکه از سر احتیاط و محض حفظ برتری موقعیت ارثی خویش، از گروه بیرون بماند کم نیست. توجه داشته باشیم که این هر دو قطب با آمریکا روابط حسنه دارند و از سوی این کشور تقویت خواهند گشت. در حقیقت انتخاب اصلی آمریکا همین دو تا هستند. ولی جالب اینجاست که تا آنجا که به نظر میآید، صرفنظر از برنامه^۳ آمریکا، اصلاً^۴ دینامیسم خود جبهه هم اینها را جلو خواهد انداخت.

میمانند «نمایندگان اقوام» که حرف اصلیشان همین فدرالیسم خواهد بود و برعکس اسلامی‌ها، به تناسب نزدیک شدن به پیروزی وزنه^۲ بیشتر پیدا خواهند کرد، البته به خواست ارباب. گفتار آنها در حقیقت برای هر دو قطبی که ذکر شد پذیرفتنی است و نشانه هایش هم تا همینجا دیده شده است. بنابراین حاجتی به تمایز سیاسی شان از این دو نیست.

جاماندگان

در ابتدای مطلب اشاره کردم که تب جبهه و شورا همه را گرفته است و باز هم یکی از این هیجانات ادواری و پوچی را که نمونه هایش را بارها شاهد بوده ایم، دامن زده. نتیجه ای که می‌خواهم در پایان بگیرم متوجه به آنهایی است که فکر میکنند اگر از کشتی جا بمانند در توفان غرق خواهند شد.

اول از همه معلوم نیست چنین جبهه ای راه بیافتد. چند سال است که نومحافظه کاران آمریکا به این خیالند که سلطنت طلبان و مجاهدین را به هم پیوند بزنند و از آن هیولایی بسازند که جمهوری اسلامی را بخورد. اول اینکه پیوندشان تا به حال نگرفته و دوم اینکه اگر هم بگیرد چندان موجود خطرناکی از آب در نخواهد آمد و کاری از آن برنخواهد آمد به این دلیل اساسی که مردم عنایتی به هیچکدام این دو گروه ندارند. تنها کسانی که از این جبهه می‌ترسند آنهایی هستند که نگران جا ماندن از کشتی نوحند. باید گفت اگر سوار بشوید حتم است که همسفران میخورندتان. بهتر است بر ساحل بمانید و به اخبار هواشناسی که از رادیوهای خارجی میشنوید زیاده از حد دل ندهید. گاه گاهی هم به آسمان نگاهی بیاندازید، ضرری ندارد.

مأخذ: iranliberal.com

انتخابات نهم مجلس و بحران مشروعیت در نظام اسلامی

گفت و گوی رادیو بین المللی فرانسه با فرهنگ قاسمی، مسول^۳ برنامه [شاهرخ بهزادی](#)

تا دوماه دیگر، یعنی ۱۲ اسفند ماه انتخابات نهمین دوره مجلس شورای اسلامی برگزار میگردد. اکثریت قریب به اتفاق احزاب و گروه های اپوزیسیون داخلی این انتخابات را تحریم کرده اند. چالش های عمده ناشی از انتخابات پر مناقشه ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ جمهوری اسلامی را با یک بحران سیاسی بزرگ و بی سابقه روبرو ساخته است. بحران مشروعیت نظام اسلامی حاکم بر ایران در آستانه انتخابات نهمین دوره مجلس شورای اسلامی موضوع میز گرد رادیوئی امشب را تشکیل می دهد.

بدون اندیشیدن به تناقضات پیش روی، ناچار از قبول میراث سنگین یک قرن مبارزه مردمان این آب و خاک برای استقرار مجلس شورای منتخب ملت، شاید به خاطر ادای وظیفه نسبت به مردمی که با خروشی تاریخی و بی سابقه وی را در سال ۱۳۵۷ به اریکه قدرت سیاسی رسانیدند، آیت الله روح الله خمینی رهبر انقلاب در آن هنگام تصمیم گرفت که قدرت سیاسی در ایران مشروعیت خود را از آرای مردم کسب کند.

دیری نپائید که وی و همگان بر این واقعیت و تناقض عمده در جمهوری اسلامی پی بردند. تناقضی که مشروعیت مردمی را در کنار و یا در مقابل منبع دیگری از مشروعیت، یعنی اسلام، آنهم اسلامی سیاسی قرار داد.

این تناقض عمده در تمامی تاریخ جمهوری اسلامی حاضر بوده و منبع اصلی تنش ها بین حامیان مشروعیت اسلامی و مشروعیت مردمی بوده است.

دو نهاد انتخابی، هرچند استصوابی شده، یعنی نهاد ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی که تنها نهاد هایی هستند که در جمهوری اسلامی می توانند کوره راهی برای تجلی آراء، عقاید و خواست های مردمی باشند، همواره صحنه مناقشات سیاسی آشکار و پنهان بین جناح های موجود در فضای سیاسی کشور بوده است. به دیگر بیان این تناقض عمده در جمهوری اسلامی در این دو نهاد تبلور یافته است و به همین دلیل انتخابات ریاست جمهوری و مجلس همواره زمان به اوج رسیدن این تضاد در صحنه سیاسی کشور بوده است.

از سوی دیگر، ایجاد و نضج ریشه های یک جامعه مدنی در سال های پس از جنگ ایران و عراق و رشد تدریجی آن، به خصوص از زمان روی کار آمدن دولت اصلاحات در ایران نظام اسلامی را در بطن تناقضات اصلی اش با چالش های جدیدی روبرو ساخته است.

چالش های عمده ناشی از انتخابات پر مناقشه ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ جمهوری اسلامی را با یک بحران سیاسی بزرگ و بی سابقه روبرو ساخته است. بحرانی که ناشی از زدوده شدن مشروعیت مردمی نظام حاکم بر ایران می باشد.

تا دو ماه دیگر، یعنی ۱۲ اسفند ماه انتخابات نهمین دوره مجلس شورای اسلامی برگزار میگردد. در حالی که اکثریت قریب به اتفاق احزاب و گروه های اپوزیسیون داخلی این انتخابات را تحریم کرده اند، جناح های حاکم بر کشور که براساس ساختار باوری خود مشروعیت نظام را از مردم نمی دانند، در این انتخابات شرکت خواهند کرد. در انتخابات آینده مجلس، تنها اصول گرایان حامی آیت الله خامنه ای و طرفداران آقای محمود احمدی نژاد به عنوان جناح های حاکم در جمهوری اسلامی شرکت خواهند کرد. همان هایی که دو سال پیش، در هنگام انتخابات ریاست جمهوری تنها جناح حاکم را در برابر خروش رأی مردمی تشکیل میدانند، اکنون نمایش دیگری را عرضه می کنند.

باری، از هم اکنون مشروعیت این انتخابات پیش روی از منظر کسانی که خارج از دایره حاکمیت نظام هستند، به زیر پرسش رفته است. اصلاح طلبان، جنبش سبز و... مهدی کروبی از محل حصر خانگی خود این انتخابات را فرمایشی دانسته و آن را تحریم می کند.

آنچه مسلم است، عدم شرکت جناح های اصلاح طلب در این انتخابات، حضور کمرنگ مردمی را در صحنه انتخابات به دنبال خواهد داشت. آنچه درپیش است، بحران مشروعیت نظام را دامن زده و باز هم آنرا عمیق تر خواهد کرد.

سخنان فرهنگ قاسمی در باره مسأله مشروعیت نظام

{mp3 height="100"}themes_et_temps_20120101{/mp3}

تجربه های شکست خورده

سازمان‌سازی در ایران

منوچهر صالحی



آن گونه که شنیده‌ام، این روزها برخی از ایرانیان برون‌مرزی در پی تدارک کنفرانس‌هایی برای «رهائی» مردم ایران از چنگال حکومتی هستند که چون بختک بر سر مردم ایران افتاده است و در جنایت، قانون‌شکنی، فساد و بی‌اعتبار ساختن ارزش‌های اخلاقی و دینی در تاریخ ما بی‌همتا است. یک کنفرانس گویا قرار است از 6-8 ژانویه 2012 در شهر کلن آلمان و کنفرانس دیگری در روزهای 2-3 مارس در واشنگتن برگزار شود. یکی می‌خواهد با تجربه‌اندوزی از مبارزات آزادی‌بخش مردم هند، «کنگره ملی ایرانیان» را به‌وجود آورد [1] و دیگری در پی دامن زدن به «گفتمان ملی» برای «گذار به دموکراسی» است. هر دو کنفرانس می‌خواهند ایرانیان برون‌مرزی را در یک سازمان سراسری گرد آورند تا بتوان در جهت تحقق دولتی سکولار و دموکراتیک گام برداشت، حکومتی که باید از «حقوق بشر» شهروندان خود دفاع و قانون اعدام را لغو کند و دارای ساختار فدراتیو باشد. این چهره‌های سیاسی بر این باورند که با تحقق یکچنین سازمان برون‌مرزی از یکسو بهتر می‌توان خواسته‌ها و اهداف جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم ایران را در محافل بین‌المللی بازتاب داد و از سوی دیگر به‌مثابه رهبران نیرومندترین سازمان سیاسی برون‌مرزی می‌توان به همکاری با دولت‌های پرداخت که در رابطه با منافع ملی خود در خاورمیانه خواهان تحقق «حقوق بشر» در ایرانند.

کسانی که در برگزاری این دو کنفرانس «پیش‌قدم» شده‌اند، چهره‌های ناشناخته‌ای نیستند. این خانم‌ها و آقایان با امکاناتی که از آن برخوردار بوده‌اند، در سه دهه گذشته چندین بار برای ایرانیان برون‌مرزی سازمان‌سازی کردند، یعنی کوشیدند برای ایرانیان در تبعید هویت‌سازی کنند. اینان در چند مورد نیز در آغاز از کامیابی‌های لحظه‌ای برخوردار گشتند، اما دیری نپائید و تلاش آن‌ها در دوام‌بخشیدن به سازمان‌های رنگارنگی که به‌وجود آورده بودند، بی‌نتیجه ماند و مردمی که در آغاز به این سازمان‌ها پیوسته بودند، پس از چندی راه خود را پیمودند، زیرا دریافتند این سازمان‌ها چون در ایران ریشه ندارند، در نتیجه در دگرگونی‌های جامعه ایران نیز نمی‌توانند نقشی داشته باشند. با آن‌که برخی از این چهره‌ها برای برخورداری از اقتدار ملی کوشیدند جنبش «سبز» را به سود خود

مصادره کنند و سازمان‌های «سبز» رنگارنگی را در انیران به‌وجود آوردند، اما این تلاش‌ها نیز با شکست روبه‌رو شد، زیرا زندگی نشان داد که سازمان‌های «فرنگ‌نشین» که در میان مردم ایران پایگاهی ندارند، همچون گیاهان بدون ریشه‌اند و خیلی زود می‌خشکند و از بین می‌روند.

واقعیت آن است که در دولت‌های استبدادی با جامعه تک‌صدائی روبه‌روئیم. در این جوامع فقط می‌توان صدای دیکتاتورها را شنید که گویا دارای خصیصه‌ها و خرد فراانسانی‌اند و توده مردم باید بدون چون و چرا از خواسته‌ها و اوامر آن‌ها پیروی کند. ایران نیز پس از رویش و سرکوب «جنبش سبز» که جنبش قشر میانی جامعه شهری ما بود، با گام‌های بزرگ به‌همین سمت در حرکت است. اینک کار به‌جائی رسیده است که سید علی خامنه‌ای حتی حاضر به تحمل انتشار نوشته‌های یار غار دیرین خود هاشمی رفسنجانی نیست و به دستور او سایت این سیاستمدار کهنه‌کار رژیم اسلامی فیلتر شد. انتخابات مجلس آینده نیز دارد همان هیبت و شمایل مجالس دوران پهلوی را می‌یابد که نمایندگان را ساواک برای مردم دست‌چین می‌کرد و اینک شورای نگهبان دارد شبیه همان آش را برای «امت اسلامی» می‌پزد. بنابراین در دورانی که جنبش توده‌ای، یعنی جنبش اقشار و طبقات اجتماعی هم‌چون آتش در زیر خاکستر پنهان است، هر کسی و هر گروه کوچکی می‌تواند خود را نماینده واقعی مردم ایران جا زند، برای مردم رئیس‌جمهور تعیین کند، خود را یگانه نماینده واقعی همه مردم ایران، طبقه کارگر، خلق کرد، خلق آذربایجان، خلق بلوچستان و خلق «الاحواز» بنامد و به‌نام مردمی که حتی چنین افراد و گروه‌ها را نمی‌شناسند، با دولت‌های بیگانه بنشیند و برخیزد.

می‌گویند تجربه را تجربه کردن خطاست. یک ضرب‌المثل آلمانی می‌گویند «یک اشتباه را دو بار نمی‌کنند» و ضرب‌المثل دیگری می‌گوید «کسی که اشتباه خود را تکرار کند، نادان است.» اما این چهره‌های سیاسی انیران‌نشین سازمان‌سازی را چندین بار تجربه کرده‌اند. می‌گویند گذشته چراغ راه آینده است، یعنی با جمع‌بندی از گذشته می‌توان حال و آینده را بهتر ساخت. با آن که این خانم‌ها و آقایان حتی یک‌بار نیز از تجربه‌های شکست‌خورده سازمان‌سازی خویش یک جمع‌بندی کوچک هم به افکار عمومی ارائه نداده‌اند، باز عزم خود را جزم کرده‌اند تا به رهبری خود یک سازمان سراسری تازه برای همه ایرانیان مخالف رژیم جمهوری اسلامی به‌وجود آورند.

پرسش آن است که خواست این چهره‌های سیاسی از این کار چیست؟ چرا

بخشی از ایرانیان برون مرزی ناگهان به چنین تکاپویی افتاده است؟ چرا بدون ارائه یک جمع بندی از نتایج سازمان سازی های خود در گذشته ای نه چندان دور، دوباره برای ایجاد «سازمان های سیاسی فراگیر!!!» خیز برداشته اند و چرا این «کنفرانسها» باید در پس درهای بسته تشکیل شوند؟

پاسخ به این پرسشها زیاد سخت نیست، زیرا وضعیت رژیم اسلامی در دو سال گذشته دگرگون شده است. نخست آن که جنبش «سبز» مشروعیت مردمی رژیم را به دود هوا بدل ساخته است. دو دیگر آن که دو جناح از رژیم دچار اختلاف درونی شده اند و در رسانه های وابسته به «بیت رهبری» حتی شایعه برکناری احمدی نژاد از سوی «رهبر» هدفمندانانه تبلیغ شد. سه دیگر آن که الویت سیاست «بیت رهبری» بر حذف مخالفین از حوزه قدرت سیاسی است، زیرا دیکتاتور فقط کوتوله های سیاسی را میتواند در کنار خود تحمل کند و در همین راستا تلاش میشود از شرکت هواداران احمدی نژاد در انتخابات مجلس آینده جلوگیری شود. چهار دیگر آن که سازمانها و چهره های شناخته شده جناح «اصلاح طلب» شرکت در انتخابات را تحریم کرده اند و یا آن که در آن شرکت نخواهند کرد، زیرا میدانند شورای نگهبان به آنها امکان شرکت در انتخاباتی آزاد را نخواهد داد. به این ترتیب رژیم جمهوری اسلامی به رهبری بی کفایت سید علی خامنه ای با گام های بلند مشروعیت مردمی خود را از دست داده است.

در کنار بحران سیاسی درونی، رژیم اسلامی از بیرون نیز مورد هجوم همه جانبه قرار گرفته است. از یکسو حکومت بشار اسد در سوریه که مهم ترین متحد سیاسی- نظامی رژیم اسلامی در منطقه است، در بحران به سر می برد و سرنوشت مبارزه سیاسی در این کشور هنوز ناروشن است، زیرا مهم ترین نیروی مخالف سیاسی بشار اسد را نیروهای دین گرای سلفی تشکیل می دهند که با برخورداری از پشتیبانی مالی عربستان سعودی توانسته اند مبارزه مسلحانه با رژیم بعث را در این کشور آغاز کنند. در عوض اقلیت های مسیحی، دروزی، علوی، شیعه و همچنین سکولارهای سوریه میدانند که هرگاه این نیرو به قدرت سیاسی دست یابد، آنها را قتل عام خواهد کرد. به همین دلیل رژیم بشار اسد هنوز از پشتیبانی نیمی از جامعه سوریه برخوردار است، وضعیتی که رژیم های تونس، مصر و لیبی از آن برخوردار نبودند. از سوی دیگر روزی نیست که اسرائیل و متحدانش بر طبل جنگ و بمباران تأسیسات هسته ای ایران نکوبند. اوپاما نیز برای آن که بتواند در انتخابات ریاست جمهوری ماه نوامبر پیروز شود، به لابی یهودی هوادار اسرائیل

این کشور نیازمند است و در نتیجه خواسته یا ناخواسته به دامنه تحریم‌ها، یعنی تحریم صنعت نفت و سیستم بانکی ایران به‌گونه‌ای چشم‌گیر افزوده است تا با محدودسازی درآمدهای نفتی دولت ایران، این رژیم را در برابر زیاده‌خواهی‌های امپریالیستی خود به تسلیم وادارد. در 30 ژانویه نیز قرار است وزیران خارجه کشورهای عضو اتحادیه اروپا تحریم‌های مشابه‌ای را علیه ایران تصویب کنند. محدود شدن درآمدهای نفتی از هم اکنون سایه شوم خود را بر کرده مردم ایران انداخته است. بالا رفتن بهای ارزهای خارجی، یعنی افزایش شتابان تورم و گرانی قیمت‌ها، یعنی افزایش فقر عمومی و تهی‌دست‌تر شدن اقشار آسیب‌پذیر. امپریالیست‌ها امیدوارند با تحقق این سیاست که دود آن مستقیماً به چشم مردم ایران می‌رود، به دامنه نارضائی‌ها در درون کشور افزوده شود و موقعیت درونی رژیم اسلامی لرزان‌تر گردد.

هر اندازه رژیم ولایت فقیه پایگاه توده‌ای خود را بیشتر از دست دهد، به‌همان نسبت نیز مجبور است به ابعاد نظامی‌سازی سیاست و اقتصاد کشور بی‌افزاید. در گذشته‌ای نه چندان دور سپاه و بسیج در سرکوب جنبش «سبز» نقشی کلیدی داشتند. امروز نیز بخش بزرگی از بودجه ملی صرف ارتش و سپاه می‌شود تا با تولید سلاح‌های مدرن بتوان اسرائیل و ایالات متحده آمریکا را از حمله نظامی به ایران بازداشت.

عامل دیگر پیروزی ایالات متحده آمریکا و کشورهای عضو ناتو در به اصطلاح «جنگ‌های بشردوستانه» است که نخست در یوگسلاوی، سپس در سودان و به تازگی در لیبی با موفقیت تجربه شد. امپریالیسم جهانی می‌تواند منافع منطقه‌ای خود را در پس پرده «دفاع از حقوق شهروندی» پنهان سازد و به نام «حقوق بشر» به جنگ دولت‌های «یاغی» رود.

به این ترتیب بوی کباب تازه‌ای به دماغ بخشی از اپوزیسیون برون‌مرزی رسیده است. کسانی که در پی برگزاری این کنفرانس‌ها هستند، بر این باورند که با ایجاد «کنگره ملی» و «گفتمان ملی برای گذار به دموکراسی» می‌توان در تعیین آینده ایران نقشی داشت. برخی از این چهره‌ها حتی بر این باورند که کارشان کارستان است، زیرا گویا برگزاری چنین کنفرانسی «نقشه راه صلح» است با هدف «جلوگیری از جنگ» در ایران. به عبارت دیگر، این خانم‌ها و آقایان به خاطر روابطی که با برخی از سناتورهای آمریکائی و نمایندگان مجالس اروپائی دارند، دچار توهم شده‌اند و می‌پندارند «تاریخ» مسئولیت دگرگونی حکومت در ایران را بر دوش آن‌ها نهاده است. آن‌ها یک بار دیگر به

این نتیجه رسیده‌اند که با ایجاد یک سازمان سراسری از نیروهای اپوزیسیون در انیران و برخورداری از پشتیبانی رسانه‌ای دولت‌های غربی می‌توانند رهبری جنبش آزادی‌خواهی مردم در ایران را نیز به دست گیرند.

اما ناسازگاری‌ها از همین‌جا آغاز می‌شود، زیرا از یکسو خانم‌ها و آقایان شرکت کننده در این کنفرانسها خواهان تحقق دولت سکولار، جدائی دین از سیاست، لغو قانون اعدام و تحقق دولت فدرال هستند و از سوی دیگر ایران هسته‌ای را تهدیدی برای «صلح جهان» ارزیابی می‌کنند. در عوض جنبش «سبز» که یگانه جنبش با پایگاه گسترده توده‌ای در ایران است، هنوز از اسلام نبریده است، یعنی همه چیز است، اما جنبش سکولار نیست. نیروهای سکولار هر چند در ایران وجود دارند، اما در حال حاضر فاقد تشکیلات و نفوذ در میان توده‌اند. تجربه نیمه‌انقلاب‌های تونس، لیبی، مصر نیز نشان می‌دهد که در این کشورها اکثریت مردم هنوز به دنبال نیروهای اسلام‌گرایند و نیروهای دمکرات و سکولار در حاشیه قرار دارند. «جنبش «سبز» نیز آشکار ساخت که ایران در این زمینه تافته جدا بافته نیست. بنابراین روشن نیست این سازمان‌های سراسری که قرار است در انیران تشکیل شوند، چگونه می‌خواهند خود را نمایندگی تمامی و یا بخشی از جنبش درون کشور بنامند! همچنین بنا بر گزارش بسیاری از خبرنگاران خارجی که از ایران دیدن کرده‌اند، نه فقط رهبران جنبش «سبز»، بلکه اکثریت چشم‌گیر ایرانیان هوادار صنایع هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم در میهن خودند، اما این خانم‌ها و آقایان برای آن که بتوانند از پشتیبانی دولت‌های اروپائی، ایالات متحده آمریکا و حتی دولت نژادپرست اسرائیل برخوردار گردند، می‌خواهند به ما بقبولانند که غنی‌سازی اورانیوم با منافع مردم ایران در تضاد قرار دارد. به عبارت دیگر، اینان برای باورها و تشخیص مردم ایران پیشیزی ارزش قائل نیستند و آنان را نادان و خود را صاحب «خرد ناب» می‌دانند. همچنین باز بنا بر همین نظرسنجی‌های روزنامه‌نگاران خارجی اکثریت چشم‌گیر مردم ایران، هر چند از رژیم استبدادی ولایت فقیه نفرت دارند، اما با هرگونه تجاوز نظامی به میهن خود مخالفند.

پس از کشته شدن قذافی در لیبی خانم کلینتون در مصاحبه‌ای با بی بی سی فارسی یادآور شد که رهبری جنبش «سبز» در زمانی که این جنبش توسط او باشان رژیم ولایت فقیه سرکوب می‌شد، از دولت آمریکا تقاضای کمک نکرد. [2] دلیل آن هم روشن است، زیرا رهبران آن جنبش از بطن انقلاب ضد پهلوی زاده شدند که انقلابی استقلال‌طلبانه و ضد آمریکائی

بود. اما سخن نهفته در مصاحبه خانم کلینتون آن است که اگر یک نیروی سیاسی فعال در ایران از ما کمک بخواهد، دولت آمریکا همان‌گونه که به‌یاری اپوزیسیون در سودان و لیبی شتافت، حتماً به اپوزیسیون ایران نیز یاری خواهد رساند. خانم کلینتون با این سخنان خود بوی کباب قدرت سیاسی را به دماغ اپوزیسیون انیران‌نشین رساند. پس برای آن که اپوزیسیون برون‌مرزی در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی بتواند از همه‌گونه پشتیبانی دولت‌های غربی برخوردار گردد، باید به‌چند کار دست زند. یکی آن که باید در انیران یک سازمان در و پیکردار به‌وجود آورد. دیگر آن که باید در ایران اپوزیسیونی فعال به‌وجود آورد تا رژیم اسلامی مجبور به سرکوب خونین آن گردد. در این زمینه در گذشته کوشیدند از پدیده اقوام بهره گیرند و برای خلق‌های مختلف ایران سازمان‌های سیاسی و نظامی رنگارنگی به‌وجود آوردند. در کردستان گروه پژاک را بازسازی کردند تا مسلحانه علیه ارتش ایران بجنگد. در بلوچستان گروه طالبانی جندالله را راه انداختند تا آن منطقه را به آشوب کشد. رهبر یکی از شاخه‌های حزب دمکرات کردستان رسماً از مقامات آمریکائی خواست برای آزادسازی مناطق کردنشین ایران از «استعمار فارس‌ها» به این مناطق لشکرکشی کند. گروه «الاحواز» را با پول و کمک‌های لژیستیک کشورهای عربی خلیج فارس به‌وجود آوردند تا بتواند با مبارزه مسلحانه خوزستان را به جمهوری «الاحواز» عربی تبدیل کند. در آذربایجان ناگهان گروه‌های شوینستی مختلفی را ایجاد کردند تا خواستار پیوستن این بخش از ایران به جمهوری آذربایجان گردند. و سرانجام با شرکت رهبران همین سازمان‌های من‌درآوردی در کنگره آمریکا کنفرانس خلق‌های ایران را برگزار کردند تا بتوانند جنگ هفتاد و دو ملت را در ایران راه اندازند. به‌عبارت دیگر، دولت‌های امپریالیستی و اسرائیل هنوز هم بر این باورند که از یکسو می‌توان با به‌راه انداختن آشوب‌های قومی زمینه را برای به‌اصطلاح «جنگ بشردوستانه» علیه رژیم اسلامی آماده ساخت و از سوی دیگر ایران را برای همیشه تجزیه کرد.

اما بزرگ‌ترین جنبش سیاسی دو سال گذشت ایران که شکوه و بزرگی آن چشم جهانیان را خیره کرد، جنبش مدنی و اصلاح طلب «سبز» بود که بدون خشونت کوشید برای تحقق خواست‌های خود مبارزه کند. این جنبش با دامن زدن به جنبش‌های مدنی پنداشت می‌تواند رژیم ولایت فقیه را به پذیرش خواست‌ها و حقوق تدوین شده مردم در قانون اساسی مجبور کند. این جنبش هر چند اینک به آتش زیر خاکستر بدل شده است، اما هر لحظه می‌تواند به جنبشی فراگیر بدل گردد و شاید از خواست‌های

گذشته خود نیز فراتر رود. بنابراین ایالات متحده آمریکا، ناتو و اسرائیل نمی‌توانند با پشتیبانی از خواست‌های جنبش «سبز» دلائل حمله «بشردوستانه» خود به ایران را توجیه کنند، مگر آن که بتوانند جنبش‌های تازه‌ای را در رابطه با نیازهای خود در ایران راه اندازند.

من خود بارها از برخی از سیاست‌مردان آلمان شنیده‌ام که مشکل اپوزیسیون ایران پراکندگی آن است و بنابراین ایجاد یک سازمان اپوزیسیون که بتواند نیروهای عمده سیاسی را در درون خود بسیج کند و دست‌آموز این قدرتها نیز باشد و سیاست آن‌ها را به مثابه سیاست خردورزانه و منطبق با منافع ملی ایرانیان تبلیغ کند، بهترین فرصت برای «رهائی» ایران از چنگال رژیم ولایت فقیه است. حتی یک بار یک روزنامه نگار آلمانی که بارها به ایران نیز سفر کرده و به «متخصص» اوضاع ایران بدل شده است، کوشید مرا متقاعد کند که ایجاد یک جبهه سیاسی از مجاهدین خلق، سلطنت‌طلبان، دمکرات‌ها و ... بهترین راه حل است، زیرا چنین تشکیلاتی می‌تواند از کلان‌ترین کمک‌های مالی، سیاسی و نظامی دولت‌های غربی برخوردار گردد و در مجامع بین‌المللی موی دماغ رژیم شود. اما می‌دانیم که چنین ترکیبی از تضاد شدنی نیست و به‌همین دلیل هم این همه تلاش، از تشکیل «شورای ملی مقاومت» گرفته تا «اتحادیه جمهوری‌خواهان» و ... همگی با شکست روبه‌رو شدند.

چکیده آن که بدون وجود یک جنبش سیاسی نیرومند و پویا در ایران نمی‌توان پروژه سازمان سیاسی سراسری نیروهای اپوزیسیون در انیران را به‌وجود آورد که دولت‌های غربی خواستار تحقق آنند. این پروژه حتی با برخورداری از سرمایه و امکانات لژیستیک این دولت‌ها قابل تحقق نیست، وجود چند چهره سیاسی که در گذشته‌ای نه چندان دور در ایران فعال سیاسی و حتی نماینده مجلس شورای اسلامی بودند و اینک چندی است به انیران آمده‌اند و به برگزارکنندگان این کنفرانس‌ها پیوسته‌اند، درستی این اصل را خدشه‌دار نمی‌کند. میدان مبارزه ایران است و سازمان‌هایی که در خارج از کشور فعالیت می‌کنند، بدون برخورداری از مشروعیت جنبش داخل کشور عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند.

4 ژانویه 2012

www.manouchehr-salehi.de

msalehi@t-online.de <msalehi@t-online.de>

[1] بنگرید به مصاحبه مسیح علی‌نژاد با رضا پهلوی در آدرس زیر:

http://www.youtube.com/watch?v=9M3zF_Bhqv0&feature=youtube_gdata_player

[2] بنگرید به این آدرس:

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2011/10/111026_l10_clinton_bcpersian_iv.shtml

واجنگا واتحریما تا کی و تا کجا؟

س- سعیدی

بیش از سی سال است که جمهوری اسلامی ، جنگی تمام عیار را در تمامی عرصه های زیست انسانی بر مردم ایران تحمیل کرده و با ایجاد بحران های گوناگون، یا از پس بحران های پیش آمده منطقی و جهانی به حیات خود ادامه داده است. موجودیّت ج. ا. و تداوم حیات آن در بحران و با بحران همزاد و هم جنس است ؛ و لذاست که دائماً بر طبل تبلیغات وجود «دشمنان داخلی و خارجی» کوبیده تا با وانمود کردن «شرایط جنگی» و با تحریف واقعیت و انحراف افکار عمومی، مظلوم نمایی کرده و خود را از پاسخگویی به خواست ها مطالبات مردم و تبعات شورش های اجتماعی برهاند.

ج. ا. نه تنها هرگز نگران وجود بحران ها و تهدیدها و تبلیغات جنگی از طرف خارج نبوده ، بلکه با تحریک و زمینه سازی ، به

استقبال آن‌ها رفته تا به کسب امتیازهای داخلی و خارجی بپردازد. دولت‌های امپریالیستی هم البته بی‌نصیب از گرفتن امتیازهای متقابل نبوده‌اند. اما دود تمام این جنگ‌های لفظی تنها به چشم مردم مان رفته است. هر بار که ج.ا. واق واق کرده تا بیشتر به بازی گرفته شود، دستی به ملایمت بر سرش فرود آورده‌اند و چیزی جلوی انداخته‌اند تا نقش پادوی خوب تری را در روابط منطقه‌ای بازی کنند. وگرنه، درگیری و درافتادن واقعی با قدرت‌های امپریالیستی نه در توان و ظرفیت، و نه اساساً در ماهیت و خون فاسد و چرکین جمهوری اسلامی نیست. سران ج.ا. با اولین پارس واقعی امپریالیست‌ها دشمنان را لای پایشان می‌گذارند و هرسوراخ موشی را به قیمت حتی قربانی کردن خانواده‌ی خود می‌پردازند. آنان حتی سرسوزنی از جرأت صدام حسین و معمر قذافی، برای مقاومت و ایستادن و کشته شدن را در خود سراغ ندارند و به هر معامله‌ای تن می‌دهند. به خاطر داشته باشیم که بخت اعظم‌شان هم که در عوام‌فریبی «مستضعف پناهی» و «ضد استکباری» ید طولایی داشت، در برابر تهدید و تطمیع‌ها رترین جناح امپریالیستی آمریکا، رونالد ریگان، دولاً شد و به بده‌بستان‌ننگینی، که ضد منافع مردم ما و جهان بود تن داد، چه رسد به این تازه به دوران رسیده‌های پروار شده‌ی حریص که «خر را با خور می‌خورند و مژده را با گور».

بنابراین ج.ا. از هر بحران واقعی و مجازی، تنها و صرفاً جهت مظلوم‌نمایی و انحراف افکار عمومی برای بقای بیشتر خویش سود برده و می‌برد. تفاوت فقط در شکل و دامنه بحران‌ها می‌باشد. بحران سیاسی و درگیری‌های لفظی و تهدیدهای کنونی امپریالیست‌ها علیه ج.ا. نیز ماهیتاً چیز تازه و جدیدی نیست و آن را می‌توان در راستای همان بازی‌های هرازگاهی و مقاصد عوام‌فریبانه‌ی طرفین ارزیابی نمود. البته این بدان معنا نیست که حماقت امپریالیست‌ها در برپایی جنگ و حمله‌ی نظامی و ب‌رور ناامنی نظیر عراق و افغانستان نادیده گرفته شود. قطعاً باید در برابر چنین جنگ‌ها و حمله‌هایی واکنش مناسب نشان داد اما تا جایی که می‌شود باید از بزرگنمایی بیش از حد آن که باعث بهره‌برداری ج.ا. می‌شود خودداری نمود. در رابطه با احتمال ب‌رور چنین جنگی، دو جریان عمده‌ی فکری مخالف هم، در اپوزیسیون ایرانی خارج کشور وجود دارد که با بزرگنمایی و برجسته کردن بیش از حد احتمال حمله‌ی نظامی به ایران، ناخواسته همسو با بلندگوهای تبلیغاتی و عوام‌فریبانه رژیم اسلامی قرار گرفته‌اند:

۱- جریانی که به امید ساقط شدن، یا عقب نشینی ج.ا. بر اثر حملات نظامی متحدان امپریالیست به هلله و شادی پرداخته و حتی به تشویق آشکار و پنهان جناح های جنگ طلب این کشورها برای انجام چنین اقدام ارتجاعی و به شدت ضد مردمی، که ضررش تنها و تنها متوجه مردم و جنبش آنان می شود، دست زده است. استدلال چنین جریانی در خوش بینانه ترین شکل، بر ناتوانی بیش از پیش رژیم در بسیج توده ای و نیز قطعیت پیروزی مردم بر رژیم، در پناه حمله نظامی امپریالیست ها استوار می باشد. صرف نظر از بی اعتباری چنین نظریه ای و عدم وجود یک جنبش بالفعل مقتدر در ایران کنونی، تجارب تاریخی متعددی از تحریک احساسات ناسیونالیستی حداقلاً بخشی از مردم و پناه گرفتن آنان زیر چتر رژیم استبدادی «خودی» و تبدیل آنان به هیمه آتش رژیم حکایت می کند. درست است که ج.ا. قدرت بسیج توده ای را نسبت به گذشته و در درجه بالایی از دست داده، و درست که می توان از اختلافات دشمنان مردم به نفع جنبش مردم بهره برداری کرد اما در شرایط کنونی و در فقدان یک جنبش سراسری توانمند نباید چنین مواضع انتحاری و مخرب بی اتخاذ کرد. و از این گذشته، یک جنبش مردمی دمکراتیک اساساً به چنین «حمایت» های مداخله گرانه ی امپریالیستی بی نیاز می باشد.

۲- جریان دیگر در جهت مخالف، منتها با همان حدت و شدت، امکان و احتمال حمله نظامی و جنگ علیه ایران را آن چنان بزرگنمایی کرده و با چنان تعصبی در برابر هرگونه تحریمی ایستادگی می کند که گویی عنقریب و در ساعات آتی، جنگی در می گیرد و مردم ایران در اثرات ناشی از اعمال تحریم ها و محدودیت ها دچار افزایش قیمت کالا و خدمات، گسترش شتابان بیکاری، فقرزدگی، جنایت، فحشا، حذف خدمات دولتی و..» می گردند. اطلاعیه ها و بیانیه ها با طوماری از امضاء ها (هم سازمان های سیاسی و نهادهای وابسته، وهم اعضای همین سازمان ها) در مذمت جنگ و تحریم ها صادر می گردد غافل از این که با بزرگنمایی افراطی موضوع، احتمال ضریب همسویی با دستگاه تبلیغاتی و مظلوم نمایی رژیم استبدادی بالا رفته، برداشت و انگاره توهم زای «ضدامپریالیست» بودن آن تقویت شده و رژیم را از زیر ضرب اصلی تبلیغات سیاسی، به عنوان عامل اصلی ویرانی ایران و ایجاد تنش و بحران در روابط بین المللی، خارج می سازد. حال بگذریم که تجمع این همه سازمان و نهاد سیاسی و گستردگی امضاها، قاعدتاً و منطقاً باید از چنان پتانسیل بالایی برخوردار باشد که خود را ساقط قادر باشد «تودهن دولت» بزند، یا لاقلاً سازماندهی مقتدر و مناسبی برای بسیج توده ای و عقب راندن رژیم به حساب آید. اما

خواست ها و مطالباتِ مردم ایران سال های سال است که از صدور اطلاعاتیه و بیانیه^۱ دلسوزی و همدردی فراتر رفته و جنبش آنان که برایش هزینه های جانی و محرومیّت های گزافی پرداخت شده، اینک بیش از هر زمان دیگری به همیاری و همگامی عملی نیاز دارد. صدور بیانیه های بدون پشتوانه^۲ عملی و اجرایی نه کمکی به مردم و جنبش آنان می کند و نه تلنگری به رژیم استبدادی می زند. از هر فرصتی باید برای تضعیف استبداد بهره برداری نمود. هر فشاری که رژیم را زیر ضرب بگیرد و باعثِ درهم ریختگی بیشتر و تلاطم درونی آن گردد می تواند مورد استقبال جنبش مردم قرار گیرد. مثلاً اعمال تحریم هایی که مایحتاج و مواد^۳ اولیه ی زندگی روزمره و دارو درمان مردم را در دستور قرار نداشته باشد، و محدودیّت های معاملات تسلیحاتی و نظایر آن و گاه حتی^۴ معاملاتِ نفتی رژیم را در بر بگیرد یکی از راه های عملی اعمال فشار به ج.ا. می باشد. «افزایش قیمت کالا و خدمات، گسترش شتابان بیکاری، فقرزدگی، جنایت، فحشا، حذف خدمات دولتی و..» در تمامی طول حیاتِ رژیم اسلامی بر گرده^۵ مردم ایران سنگینی کرده و گلوی آنان را فشرده است. درآمدهنگفت^۶ معاملاتِ نفتی و مشابه، و اساساً اقتصاد ایران هم که در بست تحت اختیار و ملک طلق ولایتِ فقیه و مزدوران حریص سپاه پاسداران و دستگاه امنیتی رژیم قرار داشته و تنها سهم بسیار ناچیزی نصیب مردم می گشته است. پس محدودیّت و تحریم چنین معاملاتی، بیش و پیش از آن که مستقیماً بر مردم فشار آورد باعثِ محدودیّت^۷ بریز و بپاش ها و اختلاس های کلاشان رژیم و اجیر کردن مزدوران برای سرکوب مردم شده، دستِ رژیم را برای مانورهای عوامفریبانه و بسیج سپاه لشکر تنگ می نماید. حکومت های استبدادی برخلافِ چنین ادعایی که قادرند بدون هیچ گونه عواقبی به «سفره^۸ خالی» زحمتکشان یورش برند، دچار محدودیّت هایی، چه از جانبِ خود، یعنی بالایی ها، و چه از جانبِ پایینی ها و مردم جان به لب آمده ای که دیگر «چیزی برای از دست دادن» ندارند، می باشند. مگر آن که استبداد را مطلق و ابدی، و مردم را بره های مسخ شده و بی اراده^۹ ابدی بدانیم و باور نداشته باشیم که «حکومت ها قادرند بر سر نیزه تکیه زنند اما نمی توانند بر آن بنشینند».

اگر زمانی لازم بود مثلاً در برابر محاصره و تحریم های اعمال شده بر دولت ملی^{۱۰} مصدّق و نظایر آن مقاومت و مبارزه نمود، نمی توان و نباید محاصره و تحریم هایی را که گلوی رژیم هایی نظیر ج.ا. و سوریه را می فشارد مورد تحریم و تکفیر قرار داد. البته تصوّر

اشتباهی است که تأثیر محاصره و تحریم‌ها را قائم به ذات دانسته و میزان آن بر رژیم‌های استبدادی را بدون همسویی و همگامی با جنبش مردم و اپوزیسیون در نظر گرفت. اپوزیسیون و جنبش‌های مترقی، اهرم فشار اعمال تحریم‌ها بر رژیم‌های مستبد را همچون یک پارامتر تکمیلی و جانی پیشبرد جنبش تلقی کرده و از آن جهت عقب‌رانندگی بیشتر رژیم بهره‌برداری می‌نمایند.

رژیم اسلامی ایران، امروز بیش از هر زمان دیگری مورد نفرت مردم داخل کشور و منزوی‌تر از همیشه در سطح جهانی است و قدرت مانورش میان دولت‌های امپریالیستی کهنه و نئو امپریالیست‌های چین و روسیه به پایین‌ترین سطح خود رسیده، و قادر هم نیست به طور نامحدود و نامشروط بر این دو دولت استبدادی-امپریالیستی اخیر تکیه و سرمایه‌گذاری کند. مجموعه‌ی چنین شرایطی است که زمینه‌ی مناسبی را برای جنبش مردم ایران جهت انکشاف و حرکت مجدد برای عقب‌رانندگی ج.ا. و پیشروی به سوی برقراری نظم و نظامی دمکراتیک و انسانی و عادلانه فراهم می‌کند. دروازه ج.ا. در واقع اینک خالی‌تر و بی‌محافظ‌تر از همیشه مانده و جنبش اعتراضی و جایگزینی مردم اگر نتواند از فرصت و موقعیت پیش آمده بهره‌برده و این دروازه خالی‌گل و گشاد را آماج شلیک‌های پی‌در پی خود قرار ندهد باید تا مدت‌های مدید در انتظار برآمد چنین موقعیت‌هایی، حسرت به دل بماند.

به همین منوال نیز بر سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون، خصوصاً خارجه نشین است که یک بار برای همیشه به خود آمده، بر تشنت و چندین پارگی و بی‌برنامگی و بی‌مسئولی‌تی و بی‌عملی و رقابت بین خود و... فائق آمده و عملاً همگام و همراه با جنبش مردم به صحنه واقعی مبارزه آمده، نقش اصلی خود را ایفا نماید. این اپوزیسیون پُرشاخه پُرمدعا، اگر توانسته بود بر تشنت مخرب مژمن خود فائق آید و به جای چسبیدن به شعارهای تک‌صدایی «رادیکال» و بدون پشتوانه عملی-اجرایی، و تفرقه افکنی و رقابت و شلیک در دروازه خودی، نواختن تک‌صداها کنار هم را تحمل کرده بود و همگام به دروازه همیشه خالی دشمن شلیک کرده بود، حالا می‌توانست منسجم و مطمئن، و با یک برنامه اجرایی قابل اتکاء، طرف مشورت مردم و اپوزیسیون داخل کشور قرار گیرد و برای رهایی و نجات کشور و سازماندهی یک آلترناتیو و جایگزین قابل اعتماد، یار و یاور مردم داخل باشد. ناب‌گرایی و خود بزرگی بینی وعدم واقع بینی بخش اعظم اپوزیسیون خارج کشور، به شهادت تجربه سی و چندسال گذشته،

اگرهمپا و دوشادوش مردم داخل نبوده، و اگر زخم و ضربه ای بر دیو استبداد نزنده، حداقل امّا چتری برای خود ساخته تا هر تکه از این پیکر پُر تکه را در پناه خود گرفته تا توجیه گر بی مسئولیتی و بی عملی و تفرّق و واگرایی خود باشند.

با این حال امّا نباید در افسوس و حسرت گذشته، غم برغمباد خود افزون کرد. هنوز وقت جبران هست و تا دیرتر نشده باید «گذشته را چراغی فراراه آینده» قرار داد. برای خروج از بن بست مزن سیاسی و بحران عمیق کنونی، و برای جلوگیری از جنگ داخلی خانمانسوز و ویرانی بیشتر و فلاکت همه جانبه زندگی مردم، و درموقعیت فقدان شکل های سیاسی و طبقاتی بالنده یا پراکندگی و عدم انسجام آنها، آیا نمی توان به راهکارها و نقاط مشترک یک دوره انتقالی و جایگزین مناسب موّقتی دست یافت که تکه های پراکنده اپوزیسیون، از «سکولار سکولار» گرفته تا «کارگری کارگری» و چه و چه بتوانند خود را به آن نزدیک یا در آن شریک احساس کنند؟. به طورمثال و برای برداشتن گام اوّل، آیا نمی توان مثلاً حول محور شعار بسیج کننده برگزاری انتخابات آزاد و تعیین یک هیئت اجرایی انتقال قدرت به نمایندگان واقعی مردم و قانونگزاری، مبارزه مشترک کرد و سپس در گام های بعدی به تعمیق و رادیکالیزه کردن مبارزه واقعاً موجود دمکراتیک- طبقاتی مبادرت ورزید؟. یا این که باید همچنان «کنگر خورد و لنگر انداخت» و به امّید «ظهور منجی غیبی»، با شعارهای «رادیکال» و خوشگل «بُزی نمیر بهار میاد...»، دل خوش کرد و استبداد و فلاکت روزافزون را بازهم تاب آورد؟. واللّه «عمر نوح» و «صبر ایوب» هم نامحدود و بی اندازه نبود. امّید که اپوزیسیون خارج کشور، گذشت زمان را دریابد و موقعیت ها و فرصت ها را ارج نهد.

س- سعیدی

بحران هسته ای ایران. تحریم ها و احتمال جنگ

آخرین گزارش اژانس بین المللی انرژی هسته ای در باره فعالیت های هسته ای ایران و در پی آن تهدیدات نظامی اسرائیل و سپس آغاز تحریم های جدید امریکا و قدرتهای غربی علیه صادرات نفتی و بانک مرکزی ایران، بحران هسته ای ایران را وارد فاز جدیدی کرده است. تهدیدات جدید اسرا ئیل و این تحریم ها نشان میدهند که بیش از پیش به دو راهی جنگ یا ایران هسته ای نزدیک میشویم. به نظر میرسد که این آخرین مرحله تحریم هاست و خطر یک جنگ ویرانگر علیه ایران هر روز بیشتر به یک خطر واقعی برای کشور تبدیل میشود.

سه شاخص سیاست هسته ای ایران

جمهوری اسلامی در پی دستیابی به تسلیحات هسته ایست. این تنها دلیلی است که میتواند توضیح دهنده سماجت و پافشاری رژیم در برابر مجموعه فشار های گسترده بین المللی باشد. دیگر کمتر کسی میتواند به ادعای رژیم مبنی بر صلح امیز بودن فعالیت های هسته ای ایش باور داشته باشد. اگر این ادعا درست بود، رژیم نیازی به پنهان کاری و دروغگوئی نداشت و بجای آن میتوانست با شفاف سازی فعالیت هایش در برابر اژانس بین المللی مانع از

تحریم ها شده و بسادگی به بحران هسته ای پایان دهد این نخستین شاخص سیاست هسته ای رژیم است.

دومین شاخص این سیاست پیشبرد و گسترش صنایع موشکی دور برد با توان حمل کلاهک های هسته ایست که نگرانی های بزرگی نه تنها در اسرا ئیل که در کشورهای عربی خلیج فارس و همچنین در ترکیه ایجاد کرده است. تهدید ترکیه و یا تهدید به بستن تنگه هرمز این نگرانی ها را بیش از پیش تشدید کرده است.

و بالاخره سومین شاخص این سیاست، شعارها و تهدیدات رژیم در جهت نابودی اسرا ئیل از نقشه جهان است. بهمین دلیل اسرا ئیل، مساله هسته ای ایران را مساله اگزیستانسیل یا مساله مرگ و زندگی برای خود تلقی میکند و حاضر است هر بهائی را برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته ای بپردازد.

علاوه بر تهدید امنیت اسرا ئیل که برای آمریکا و غرب نیز از اهمیت بالائی برخوردار است، تسلیح ایران به سلاح هسته ای بمفهوم تغییر تعادل استراتژیک موجود در خاور میانه است که ناگزیر تلاش دیگر کشورها نظیر عربستان سعودی و ترکیه را برای دستیابی به سلاح هسته

ای را به دنبال خواهد داشت. در این صورت بجای تلاش در جهت خلع سلاح اتمی اسرا ئیل. و ایجاد فضای صلح امیز و خاور میانه ای عاری از سلاح هسته ای. جهان شاهد منطقه ای انباشته از سلاح اتمی و مسابقه تسلیحاتی در جهت برتری هسته ای خواهد بود که این در عین حال بمعنای باطل شدن عملی پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای است.

در شرایطی که جهان سرمایه داری در بحران اقتصادی عمیقی بسر میبرد. تحریم بانک مرکزی و نفت ایران و بسی فراتر از آن حمله نظامی به ایران. بیشک تاثیرات قابل توجهی در تشدید این بحران بر جای خواهد گذاشت. اما برای قدرت های غربی هیچ چیز ضایع تر از تبدیل شدن جمهوری اسلامی به یک قدرت هسته ای نیست.

ازسوی دیگر تاکنون رژیم بین دو گزینه تحریم ها یا بازگشت بمیز مذاکره اولی را انتخاب کرده است. علاوه بر این. اقدامات اخیر رژیم مانند حمله به سفارت انگلیس. تهدید ترکیه و یا مانور نظامی در تنگه هرمز تما ما در جهت گسترش دامنه بحران بوده است. بعبارت دیگر منطق کنونی رژیم منطق جنگ است. در حلیکه جنگ بدترین و مصیبت بارترین الترناتیو ممکن برای مردم ایران است. جنگ نه فقط جنبش دموکراسی در ایران را تقویت نمیکند بلکه به تحکیم استبداد هم کمک میکند. رژیم میداند که گزینه نظامی نمیتواند از نوع حمله ناتو به افغانستان و یا لشگرکشی امریکا و متحدانش به عراق باشد که به سرنگونی طالبان و صدام حسین منجر شدند. و اینکه دامنه گزینه نظامی نمی تواند از حد حمله هوائی به تاسیسات هسته ای و پاره ای از مراکز نظامی ایران فراتر رفته و حیات او را بمخاطره بیا فکند. در مقابل این هزینه نظامی. نتایج سیاسی حاصله از جنگ احتمالی بنا به دلایل زیر فقط به تقویت استبداد منجر خواهد شد.

حمله نظامی به ایران که گفته میشود با استفاده از بمب های اتمی تاکتیکی صورت میگیرد. برای مردم یک فاجعه بزرگ ملی ببار خواهد آورد. علاوه بر نابودی زیرساخت های اقتصادی جامعه. هزاران تن از مردم بی دفاع را به کام مرگ خواهد کشاند و این طبعاً واکنش مردم علیه اسرا ئیل و امریکا را برانگیخته و شعار های مرگ بر اسرا ئیل و مرگ بر امریکا جایگزین شعار های مرگ بر روسیه و مرگ بر چین در جنتش سبز میگردند. باین ترتیب آنچه را که رژیم با داغ و درفش نتوانسته بود بدست آورد به «برکت جنگ» حاصل خواهد شد. باین ترتیب. رژیم از کابوس بازگشت جنبش اعتراضی مردم به خیابان رهائی یافته و اعتراضات مردمی را علیه «دشمن خارجی» کانا لیزه خواهد کرد. آنچه که رژیم را نگران کرده است نه جنگ بلکه تحریم های

گسترده ای است که میتواند به بازگشت امواج اعتراضی مردم در سال ۸۸ علیه رژیم منجر گردد.

همچنین رژیم آگاه است که یک حمله نظامی به ایران از سوی اسرا ئیل و امریکا . دستکم بخشی از اصلاح طلبان را در موضع پشتیبانی و همکاری با وی قرار میدهد که می تواند تضاد های درونی اپوزیسیون را تشدید کرده و در کاهش انزوای سیاسی رژیم در داخل نقش داشته باشد. همچنانکه محمد خاتمی چهره شاخص اصلاح طلبان اخیرا اعلام کرده است که در برابر تهاجم نظامی فرقی بین اصلاح طلبان و اصولگرایان وجود ندارد و تاکید کرده است که کار کیفی برای پروژه هسته ای ایران در دوران اصلاحات پی ریزی شده است. و احمدی نژاد انرا صرفا بلحاظ کمی گسترش داده است. این موضع گیری خاتمی و سکوت تاکنونی احزاب و جریان های اصلی اصلاح طلب در مورد سیاست های جنگ افروزانه رژیم از جمله منافی است که حاکمیت روی ان حساب میکند .

حمله نظامی به ایران همچنین وسیله جدیدی در اختیار خامنه ای برای عوام فزینی قرار داده و موقعیت وی را تقویت میکند. جنگ در عین حال اختلافات حاد اصولگرایان را تحت الشعاع قرار داده و به تمرکز بیشتر استبداد و سرکوب منجر میشود و به رژیم امکان میدهد که بر بحران های حاد اقتصادی و اجتماعی بویژه شکست اشکار طرح هدفمند کردن یارانه ها سرپوش نهاده و مسئولیت انرا به دشمنان خارجی نسبت دهد.

بحران هسته ای ایران و بهار عرب

بعد دیگر بحران هسته ای ایران . بعد منطقه ای انست. بهار عرب در خاور میانه و شمال افریقا . بعد جدیدی به این بحران داده است که تا یکسال پیش وجود نداشت. در واقع. یکی از بازنده های اصلی و تاکنونی انقلابات عرب . رژیم جمهوری اسلامی بوده است. در این انقلابات نه تنها کمترین سمپاتی به رژیم ولایت فقیه نشان داده نشد بلکه بهار عرب در سوریه رژیم بشار اسد را بعنوان تکیه گاه استراتژیک جمهوری اسلامی در خاور میانه در استانه سقوط قرار داده است طی ده ماه گذشته. . پشتیبانی همه جانبه رژیم از بشار اسد و موضع گیری اش علیه انقلاب مردم سوریه تحت عنوان « فتنه اسرا ئیلی- امریکا ئی» به نحو بیسابقه ای به انزوای سیاسی رژیم در دنیای عرب انجامیده است. بعلاوه. قرار گرفتن دیکتاتوری اسد در سراشیب سقوط. تمام آنچه را که رژیم از ان بعنوان « عمق استراتژیک امنیت ملی ایران» یاد میکند. به مخاطره افکنده

است. اکنون سوریه به حلقه ضعیف محور ایران - سوریه - حزب اله - حماس تبدیل شده است. سرنگونی اسد و گسست این حلقه ضعیف حزب اله را در لبنان (و همچنین طرفداران رژیم در عراق را) در وضعیت شکننده ای قرار میدهد. هم اکنون حماس از این محور جدا شده است. این سازمان اسلامی فلسطینی به دلیل پشتیبانی فلسطینی ها و بطور کلی توده های عرب از انقلاب سوریه، برغم فشار های ایران و سوریه، از حمایت از رژیم اسد سر باز میزند.

شکی نیست که سقوط اسد کارتهای جمهوری اسلامی را در منطقه می سوزاند و تمام سرمایه گذاری های سی ساله جمهوری اسلامی در منطقه را بر باد میدهد. در چنین شرایطی، حمله نظامی به ایران که دستکم ورود حزب اله لبنان را در پی خواهد داشت، از یک طرف انقلابات عرب را تحت الشعاع قرار داده و فضای سیاسی منطقه را بسود جمهوری اسلامی بعنوان نیروی مقاومت در برابر تجاوزات اسرا ئیل و امریکا تغییر میدهد و از طرف دیگر یک فرصت طلائی برای بشار اسد جهت فرا جستن از وضعیت وخیمی که در آن قرار گرفته فراهم خواهد کرد. نه شعار های ضد اسرا ئیلی - ضد امریکا ئی رژیم اسد و نه سرکوب گسترده مردم سوریه تاکنون نتوانسته خللی در اراده آنان جهت پیشبرد انقلاب و سرنگونی اسد ایجاد کند. اما آغاز یک جنگ بزرگ از سوی اسرا ئیل در خاور میانه شرایط سیاسی منطقه را بکلی تغییر داده و مفری برای نجات رژیم اسد ایجاد خواهد کرد. این هدفی است که رژیم تاکنون از تحقق آن عاجز بوده است.

بنا به دلایلی که ذکر شد، گزینه نظامی هم از جهت داخلی و هم از نظر منطقه ای گزینه ایست که نتایج اش بیشتر به نفع جمهوری اسلامی است تا به زیان اش. با این حال آیا در شرایط کنونی خطر جنگ منتفی است؟

در شرایط حاضر بنظر نمیرسد که سیاست دولت امریکا حمله نظامی به ایران باشد هر چند که شواهد نشان میدهند که بسیج نظامی و تدارک برای چنین حمله ای مدتهاست که بمرحله اجرا گذاشته شده است. اوباما طی دوران زمامداری اش سعی کرده است بعنوان رئیس جمهور پایان دهنده جنگها و نه آغاز کننده انها شناخته شود. تاکید اوباما مبنی بر روی میز بودن گزینه نظامی بیشتر مصرف داخلی داشته و هدفش عمدتاً جلب آرای یهودیان ساکن امریکا در انتخابات ریاست جمهوری پیش روست.

اما موضوع در رابطه با اسرا ئیل کمی متفاوت بنظر میرسد. اسرا ئیل

یکی از بازنده های بهار عرب است. هرچه انقلابات عرب گسترش بیشتری می یابند ادامه سیاست اشغالگرانه اسرا ئیل دشوارتر شده و نگرانی دولت افراطی نتانیا هو از پیامد های بهار عرب برای «امنیت اسرا ئیل» بیشتر میشود. بعلاوه نظر به اختلافات موجود بین نتانیا هو و اوباما . بعید نیست که اسرا ئیل بدون موافقت امریکا دست به یک حمله ناگهانی به تاسیسات هسته ای ایران زده و امریکا را در برابر عمل انجام شده قرار دهد. نباید فراموش کرد که رژیم های ایران و اسرا ئیل بعنوان دو قطب افراطی . در عین ضدیت با هم . دائما یکدیگر را در منطقه تقویت کرده اند.

در برابر برنامه هسته ای و خطر جنگ چه باید کرد؟

باین سؤال مشخص باید پاسخ مشخص داد. نمیتوان صرفا با مخالفت با جنگ . مخالفت با دیکتاتوری و یا مخالفت با برنامه هسته ای ایران از پاسخگوئی باین سؤال شانه خالی کرد. سکوت در برابر این سؤال و فراتر از آن مخالفت با تحریم ها . اپوزیسیون را از پاسخگوئی معاف نمیکند. مواضع سلبی کافی نیست اپوزیسیون باید پیشنهاد مشخص و اثباتی داشته باشد.

بدون شک . گزینه نظامی بدترین الترناتیو موجود در برابر بحران هسته ای ایران است و این سیاست های رژیم است که کشور را بیش از پیش بسوی این گزینه یعنی جنگ سوق میدهد. جنگی مرگبار و ویرانگر . نمیتوان کتمان کرد که هدف تحریم های بین المللی جلوگیری از حمله اسرا ئیل به ایران از یکسو و از سوی دیگر سد کردن راه جمهوری اسلامی در دستیابی به سلاح هسته ای و وادار ساختن رژیم به عقب نشینی و بازگشت بمیز مذاکره برای حل دیپلماتیک بحران هسته ایست. نمیتوان با جنگ و در عین حال با تحریم ها مخالفت ورزید. این دو غیر قابل جمع اند مخالفت با تحریم ها در شرایط عدم حضور و وجود یک جنبش اعتراضی مردمی مفهومی جز باز گذاشتن دست رژیم برای رسیدن به تسلیحات هسته ای ندارد.

که این دیر یا زود فرجامی جز جنگ بهمراه نخواهد داشت. از سوی دیگر جلوگیری از جنگ نیز عملا فقط با اعمال فشارهای سیاسی و تحریم های نظامی و اقتصادی علیه رژیم قابل تصور و شدنی است. تحریم ها تنها الترناتیو موجود در برابر التریاتیو نظامی است. نفی آن. بطور ابژکتیو و در عمل نتیجه ای جز گشوده شدن راه برای گزینه نظامی بیار نمی آورد شکی نیست که تحریم های گسترده انهم در شرایط بحران اقتصادی موجود در ایران فشار های فوق العاده ای نه تنها بر

رژیم بلکه بر زندگی و معیشت مردم خصوصا مزد بگیران، و اقشار محروم جامعه وارد میکند. اما این بهای گریز ناپذیری است که باید برای اجتناب از جنگ پرداخت. تحریم ها تنها وسیله ایستکه میتواند از سقوط کشور به ورطه جنگ جلوگیری کند.

حمله نظامی و طرفدارانش

رامین کامران



تهدیدهای اخیر اسرائیل در باب حمله به ایران تکانی به فضای بحث و گفتگو داد. طرفداران حمله خارجی هرکدام گوشه ای از تبلیغات را گرفتند، گروهی به صراحت تمام و بعضی با تظاهر به بی طرفی، ولی همگی نشان دادند که رنگ سیاسی واحدی (حال چه رقیق و چه غلیظ) دارند. نگاهی به ترتیب عمل اینها بیانداریم که بر چند دروغ و قدری هوجبگری استوار است. شاید برای آینده مفید باشد چون بازی هنوز ختم نشده و دوز و کلک های بسیاری در راه است.

سه دروغ بزرگ

دروغ اول اینکه مردم ایران توان برانداختن نظام اسلامی را ندارند.

تا به حال بزرگترین تحولات اجتماعی ایران همه به دست خود مردم این مملکت انجام گرفته است، بیشتر به رغم مزاحمت خارجی تا با کمک آن. به نتیجه نرسیدن جنبش اعتراضی اخیر هم از کمبود نیرو نبود، از وجود رهبری نادرست و نبود استراتژی درست بود، وگرنه جایی که حرکت مردمی ابعاد میلیونی گرفته بود و دور برداشته بود، حکومت دیر یا زود باید در برابرش سپر میانداخت. نیروی اصلی تغییرات سیاسی و اجتماعی همیشه نیروی مردم بوده و هست. نکته در این است که برخی مایلند در عین تلقین ناتوانی به مردم ایران در نهایت از نیروی همین مردم در راه رسیدن به اهداف بیگانگان بهره بگیرند.

دروغ دوم اینکه دولتهای خارجی توان برانداختن نظام اسلامی را دارند.

اینها چنین توانی نداشته اند و ندارند. تهدید میکنند که میتوانند کشور را اشغال کنند و نظام اسلامی را ساقط نمایند ولی اگر میتوانند در دوران ریاست جمهور بوش کرده بودند. آنچه اینها تا به حال کرده اند به خیال خودشان برای تضعیف حکومت بوده ولی به دلیل غلط بودن سیاستشان زندگانی عادی مردم ایران را مختل کرده است و حکومت را تقویت.

مدد خواستن از این دول در حکم یاری طلبیدن از کسی است که نیروی کوچک میآورد و سهم بزرگ میخواهد.

سومین و بزرگترین دروغ هم این است که نیروهای خارجی برای ایران دمکراسی سوقات خواهند آورد

کافیست به گذشته نگاه کنیم و ببینیم که اینها کی در ایران چنین کرده اند که این بار دومش باشد. هر بار این قدرتهایی که مدعی ترویج دمکراسی هستند، در ایران دخالت کرده اند برای این بوده که صدای مردم را خفه کنند و منافع خود را تحقق ببخشند. دخالت خارجی، چنانکه منطقش ایجاب میکند، در راه منافع خارجی انجام میگردد و در صورت موفقیت همین منافع را تأمین مینماید. اگر هم مثل مورد ایران، کار در حد تهدید و تحریم بماند که تا به حال مانده، حکومت را تقویت میکند و جامعه را تضعیف، یعنی درست عکس کاری که برای کمک به دمکراسی لازم است.

خلاصه اینکه دخالت خارجی، چه از این نوعی که دارد انجام میشود و چه آن نوعی که تهدیدش را میکنند، حال با هر جور دروغ تبلیغاتی هم پوشانده بشود، مزاحم هر نوع تحول سازنده در ایران بوده و هست. ما دوام نظام اسلامی را فقط مدیون اسلامگرایان نیستیم، باید بابتش از دول خارجی مدعی مخالفت نیز ممنون باشیم. درخواست دخالت از اینها به خیال رسیدن به آزادی نقض غرض است، همانقدر که طلبش از اسلامگرایان اصلاح طلب، امید بستن به اصلاح پذیری رژیم یا به دخالت خارجی، دو روی یک سکه^۱ قلب است که با آن هر چه بتوان خرید آزادی نمیتوان.

سه دروغ کوچک

آن سه دروغ بزرگ سه یاور کوچک هم دارد.

اول اینکه ادعا میکنند ابراز مخالفت کردن ایرانیان با حمله^۱ خارجی راه به جایی نمیبرد و واقع شدن جنگ به نظر و موضع مردم ایران ارتباطی ندارد.

نباید فریفته^۲ کسانی شد که از یک سو این حرف را میزنند و از سوی دیگر دائم برای تشویق دخالت خارجی نامه و مقاله پراکنی میکنند. اگر افکار عمومی اثری در این زمینه نداشت، همین دسته با هوچیگری به پیشواز جنگ نمیرفتند و درست از آنجا که خودشان و بهتر از خودشان، اربابان نشان، میدانند که برای دخالت خارجی زمینه سازی لازم است و چنین دخالتی باید با تأیید صریح یا ضمنی ایرانیان یا لاقبل گروه قابل توجهی از آنان، همراه باشد، در پی ضربه زدن به روحیه^۳ مخالفان جنگ هستند تا انگیزه و همت مخالفت را در آنها بکشند و شعارهای تبلیغاتی خود را به خورد همه، چه ایرانی و چه غیرایرانی، بدهند.

از طرف دیگر میگویند مخالفت با جنگ کار آسانی است تا از اهمیتش بکاهند. ولی آنچه که بسیار آسانتر از مخالفت با جنگ است، ابراز موافقت با آن در رسانه هایی است که یا گرداننده شان معلوم نیست یا منبع درآمدشان و بسا اوقات هیچکدام. کسانی که خود وقتشان را به نوشتن انشاهایی مناسب مجلات بنجل هفتگی میگذرانند و حتی این اندازه دقت به خرج نمیدهند که حرفهای این هفته شان با آسمان و ریسمانی که دو هفته^۴ قبل به هم بسته اند، متناقض از کار درنیاید، ناگهان کشف کرده اند که ابراز مخالفت با حمله^۵ خارجی به ایران در حکم انشا نوشتن است و باید به جای این کارها دنبال مسائل جدی رفت!

باید گفت اگر این اندازه که میگویید با انشا نوشتن مخالفید خودکار بیک تان را غلاف کنید، به دیگران هم درسی را که خود خوانده اید، ندهید.

آخرین وسیله برای بستن دهان مخالفان این است که مخالفت با حمله^۶ خارجی به ایران در حکم پشتیبانی از جمهوری اسلامی است و نباید حساب ایران و جمهوری اسلامی را با هم مخلوط کرد!

درست است، نباید مخلوط کرد و به همین دلیل است که نباید محض مخالفت با نظام اسلامی مملکت را به باد داد. برای اینکه ایرانی دمکرات، لائیک و... داشته باشیم باید اول ایرانی داشته باشیم.

مملکت ما کی از اشغال خارجی خیر دیده که این بار دوشش باشد؟ اگر

بمب ریختن بر سر مردم کوچه و خیابان و نابود کردن زیرساختهای یک کشور، «دخالت بشر دوستانه» است، باید به مداخله جویان توصیه کرد که این نوع بشردوستی را در مملکت خود به اجرا بگذارند. کار ساده ایست، حاجت به اجازه^۱ شورای امنیت هم ندارد.

یک شگرد کهنه

ولی از دروغها گذشته، بزرگترین هنری که طرفداران دخالت به خرج داده اند استفاده از شگردی است که میتوان «تبلیغات القایی» نامیدش چون (مثل جریان القایی برق) نیرویی را در یک مدار تبلیغی بسیج میکند تا در مداری موازی به کارش بگردد. از آنجا که روش مزبور تا به حال مختصری کارآیی داشته، باید قدری شکافتش. بخصوص که به نظر میاید دستگاه تبلیغاتی نومحافظه کاران آنرا به ابواب جمعی ایرانی خود یاد داده است و در آینده شاهد به کار گیری منظم آن خواهیم بود.

این تکنیک در موردی به کار گرفته میشود که گروهی فاقد پشتوانه^۲ مردمی بخواهد بر سر موضوعی که آنهم بین مردم طرفداری ندارد، برای خود پشتیبانی جلب کند. حکایت همینطوری به نظر بسیار مشکل و حتی غیرممکن میاید ولی نیست. ببینیم چطور عمل میکنند.

در این موقعیت دو عامل مردم را میرماند، یکی هویت گروه و دیگری مضمونی که عرضه کرده است، پس باید این هر دو را استتار کرد. برای پوشاندن مضمون باید قلبش کرد و از زاویه ای غیر از آنچه که هست به دیگران عرضه اش نمود تا بتواند جلب مشتری بکند و سپس کار تفسیر پشتیبانی جلب شده را خود بر عهده گرفت و به جایی که باید حواله اش داد. علاوه بر این نباید حرکت تبلیغاتی صورتی داشته باشد که اعضای مشخص گروه در آن نقش بارز ایفا کنند، باید افرادی را جلو انداخت که بستگیشان به گروه یا سست است یا نامعلوم و خود در پس پرده ماند یا اصلاً نقشی به ظاهر درجه^۳ چندم ایفا کرد.

بازده این نوع تبلیغ به دو امر بسته است. اول قابلیت سازمانی برای بسیج منظم و ضربتی. وسیله^۴ اصلی این نوع مانور داشتن سازمان است؛ گروهی که به طور منظم از نقشه^۵ واحد پیروی بکنند و اعضایش بدون اینکه لزومی داشته باشد دائم با هم تماس بگیرند و تبادل نظر بکنند، رفتار معینی را پیش بگیرند و بتوانند دیگران را به دنبال خود بکشند.

دوم میزان هشیاری آنهایی که قرار است طعمه بشوند. طعمه^۶ اصلی این

روش تبلیغات افراد پراکنده هستند، کسانی که تابع دیسپلین سازمانی خاصی نیستند و به طور آزاد موضعگیری میکنند و همین آزادی بسا اوقات باعث میشود پیرو نظم معینی نباشند و بدون توجه پیشینه و پیامد کار و بسا اوقات تحت تأثیر هیجان آنی، موضع بگیرند.

علاوه بر اینها، این روش محتاج عمل سریع است چون اگر کار به درازا بکشد و بحث موافق و مخالف دربگیرد عده^۱ زیادی از طعمه های بالقوه از دامش خواهند گریخت و اصلاً ضرب تبلیغاتی کار کم میشود و نیروی چندانی برای بهره برداری باقی نمیماند.

این را نیز یادآوری بکنم که روش مزبور اصولاً خاصیت تاکتیکی دارد و بردی موضعی حاصل میکند. ممکن است چند و چندین بار هم به کار گرفته شود ولی تکه هایش با هم پیوستگی ندارد و یکدیگر را تقویت نمیکند، نیروی همه شان حواله میشود به مخزن اصلی نه به مورد قبلی یا بعدی.

اینها که شمردم نکات اصلی و استخوانبندی این تکنیک است و به نوعی حالت شاسی ماشین را دارد که انواع اتاق و موتور را میتوان رویش سوار کرد. بازی میتواند در عمل شاخ و برگ بسیار پیدا کند، انجامش میتواند مرحله ای باشد و توسط افراد مختلف انجام بگیرد، مضمون سومی در میانه^۲ کار وارد شود و ...

حال که کلیات معلوم شد، دو مثال برای این روش عرضه میکنم که مقصودم بهتر روشن شود - هر دو مثال اخیر است و از کارنامه^۳ هم پیمانان ایرانی نومحافظه کاران استخراج شده است، یکی بزرگتر است و روشنگر و دیگری درست مربوط به همین داستان حمله^۴ نظامی، اولی مربوط است به مجاهدین و مسئله^۵ اردوگاه اشرف. حاجت به توضیح نیست که این گروه در بین مردم ایران پشتیبانی ندارد و مسئله^۶ اسکان افرادش در عراق به هر صورت تابع سیاست این دولت است که به هیچوجه موظف به محترم شمردن قول و قرارهای صدام حسین نیست. در این شرایط صرف طرفداری از باقی ماندن مجاهدین در اردوگاه اشرف حرفی نیست که بتوان مردم را حولش بسیج کرد. میبینیم حرکت تبلیغاتی این گروه به جای طرفداری از ماندن مجاهدین در عراق که هدف اصلی است، بر این محور شکل گرفته که «مجاهدین نباید به ایران بازگردانده شوند». مطلب سر و ته شده تا قابل عرضه بشود. روشن است که هیچ آدم عادی، چه مخالف حکومت باشد و چه نه، نمیتواند چنین بازگشت اجباری را بپذیرد. به همین دلیل بسیاری در واکنش به خبر که به طور سریع و ضربتی و با پوشش وسیع پخش شد، واکنش نشان دادند و اعلامیه ها صادر

شد و امضاها در این باب جمع آوری شد که «مجاهدین را نباید به ایران فرستاد». کمتر کسی توجه کرد که از اصل فقط بحث تخلیه^۱ پادگان در میان بود نه تحویل مجاهدان ساکن آن به جمهوری اسلامی. به هر حال مجاهدین به این ترتیب بار خود را بستند تا نوبت بعدی.

و اما سازمان دهندگان تبلیغ، محرکان اصلی بسیج کسانی نبودند که از اعضای روشن و مهر خورده^۲ مجاهدین باشند و کار گردآوری پشتیبانی بر عهده^۳ اشخاصی بود که از هسته^۴ اصلی این سازمان دور هستند و حداکثر وابسته به «شورای ملی مقاومت» که کلاً حالت حلقه^۵ بیرونی این سازمان و چهره^۶ قابل عرضه^۷ آنرا داشته و دارد. بعضی هم تحت این عنوان که ما روزی با مجاهدین همکاری میکرده ایم و دیگر نمیکنیم، یا اینکه اصلاً هیچگاه ارتباطی با آنها نداشته ایم ولی به دلایل اصولی و انسانی دوستانه وارد میدان شده ایم، به کار جلب پشتیبانی افتادند. به این ترتیب هم گروه اصلی خواستار بسیج در سایه قرار گرفت و هم مضمون اصلی در پس مضمون فرعی پنهان گشت.

مثال دوم که به نسبت کم اهمیت است ولی در نهایت از همان اردوگاه، یعنی اردوی نومحافظه کاران و متفقان ایرانی شان، گرفته شده، موضوع طرفداری صریح از حمله^۸ اسرائیل به ایران است که آدم بدنامی کرد و از دیگران واکنش تند دید و دچار بی آبرویی کامل شد. اینجا نیز همان شگرد، در سطحی به تناسب محدودتر به کار گرفته شد. رفقای این شخص ناگهان سر و صدا به پا کردند که باید از آزادی بیان او (که به هیچوجه مورد تهدید و تعرض قرار نگرفته بود) دفاع کرد! نقد و رد موضع او در طرفداری از حمله، مخالفت با آزادی بیان قلمداد شد و هرکس که بابت وطنفروشی به او خرده گرفته بود خصم آزادی بیان نام گرفت. بیانیه ای هم با این مضمون منتشر شد و پشتیبانی چند نفر کم دقت را نیز به سوی خود جلب کرد. سازماندهی در حد مجاهدین نبود و فقط گروهی از ایرانی های پیرو نومحافظه کاران در آن نقش مؤثر ایفا کردند، ولی شگرد همان بود.

جریان القایی هر دو بار به این صورت ایجاد شد که نیرویی به پشتیبانی مضمون ثانوی (آنی که به کار استتار میاید) بسیج شد ولی در نهایت به سوی مضمون اصلی و گروهی که مدافعش بود، حواله گشت. همه فریب این روش را نخوردند و کار در حدی نبود که بتواند اوضاع را دگرگون سازد ولی بردی، هرچند کوچک، بود که به صندوق سازماندهان ریخته شد.

وقتی به مساعی نومحافظه کاران و همدستان ایرانی شان نگاه کنیم میبینیم که چیز زیادی در چنته ندارند، همین مقداری دروغ و یکی دو شگرد کهنه^۱ تبلیغاتی، ولی در این میان یک عامل باعث شده حرفها و اعمالشان ابعدی اغراق آمیز پیدا کند: پولی که به آنها امکان میدهد کادر استخدام نمایند، چندین سایت راه بیاندازند و ایمیل های بیشمار برای همه ارسال کنند. توانایی واقعی آنها که بسیار قلیل است، به این ترتیب در جهان مجازی بزرگنمایی میشود. از حوزه^۲ اینترنت که بیرون بیاییم و به جهان واقع که نگاه بکنیم، خواهیم دید که وجود قابل توجهی ندارند. ولی این دلیل بی توجهی به کوشش و کردارشان نمیشود.

در هنگام تحلیل، دیدن و تشخیص و نقد دروغهای تبلیغاتی، نظیر آنهایی که در اول مطلب شمردم، آسانتر است تا توجه به شگردهایی که آمد. نه اینکه این تکنیک خیلی پیچیده است یا چیز عجیبی است یا کشف جدیدی است یا نمیتوان در برابرش مقاومت کرد. به هیچوجه، هم بسیط است و هم پیش پا افتاده و هم نخ نما، ولی علیرغم نقاط ضعفش که هنگام تحلیل هویدا میشود، میتواند در صحنه^۳ عمل و بخصوص در مواردی که هیجان مردم بالا رفته، کارگر بیافتد. در مواردی که یک بله کافی است و اصلاً داستان دنباله^۴ مستقیمی ندارد که بتوان طی آن به جبران خطا پرداخت، هر رودستی که بخوریم سکه ایست که به قلک حریف انداخته ایم و پس گرفتنی هم نیست. این سکه ها پول خرد پیروزی است ولی نباید هیچ برد کوچکی را دستکم گرفت زیرا پیروزی نهایی و کلی با همین قطعات کوچک ساخته میشود.

منبع: ایران لیبرال